

# قاعده الواحد

## و مسئله نخستین افاضه باری تعالی

منصور ایمانپور، استادیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

### چکیده

قاعده الواحد، یکی از قواعد کلی و ثمربخش فلسفه اسلامی است که نقشی اساسی در تفسیر مسئله پیدایش منظم موجودات از همدیگر، بویژه پیدایش نخستین معلول بر عهده دارد. فیلسوفان اسلامی با تحلیل و اثبات این قاعده، آفرینش نخستین معلول بواسطه واجب تعالی را اصلیت‌ترین مصداق این قاعده معرفی میکنند و معتقدند که بر اساس این قاعده از واجب الوجود بسیط تنها یک معلول بنحو بیواسطه صادر میشود.

گر چه قاعده مذکور از لحاظ محتوا و ادله، متین و استثنا ناپذیر است، لکن تأمل در مفاد و ادله آن و تدبر در اصول و مبانی فیلسوفان جهان اسلام، نشان میدهد که سخن و نظر آنها در زمینه جریان این قاعده در مسئله آفرینش نخستین با نظر و مبانی آنها در باره استمرار فیض باری تعالی و نیازمندی معلولها بعلت در بقا و انطوای حقایق همه معلولها در ذات علت نخستین بنحو اشرف و ابسط، و قاعده بسیط الحقیقه سازگار به نظر نمیرسد.

### کلیدواژگان

قاعده الواحد

خداشناسی

آفرینش نخستین

نظریه فیض

علیت

صادر نخست

### جایگاه قاعده الواحد در فلسفه اسلامی

بدون شک، تبیین پدیده‌های عالم و نحوه پیدایش موجودات، یکی از دغدغه‌های اصلی و همیشگی فیلسوفان بوده و میباشد. آنها همیشه با این پرسش اساسی مواجه بوده‌اند که منشأ اصلی پیدایش موجودات چیست؟ و پیدایش و تکثر این موجودات از چه طرح و نقشه‌ی پیروی میکند؟

گر چه در تاریخ فلسفه، پاسخهای فراوان و گاهی عجیب و پیچیده، به پرسشهای مذکور داده شده است و حتی برخی از گروهها (مثل پوزیتیویستها) صورت این مسائل را غیر علمی و بیفایده دانسته‌اند؛ لکن متفکران و فیلسوفان فراوانی هم هستند که نه تنها این قبیل پرسشها را بیفایده و بیمعنا میدانند، بلکه آنها را پرسشهای اصیل هر انسان فکور قلمداد میکنند و سرچشمه موجودات را یک موجود بسیط غنی ازلی بدون علت میدانند و با اعتقاد به چنین باوری در زیر لوای خدا باوری قرار گرفته و مرز خود را از ملحدان و ماده‌گرایان جدا مینمایند.

متفکران خدا باور نیز با وجود باور مشترکشان درباره اصل وجود باری تعالی، در مواجهه با مسئله

## ■ کسانی همچون عارفان

با نظریه تجلی و ظهور، به تفسیر

معمای چگونگی صدور موجودات

همت گماشته‌اند و در نهایت، افرادی

نظیر فلاسفه، با نقشه علیّت و لوازم

آن به توصیف و تبیین این

مسئله پرداخته‌اند.

نحوه صدور موجودات از آن حقیقت متعالی و ازلی، و نظام حاکم بر آن، به دسته‌های مختلفی تقسیم میشوند. در جهان اسلام کسانی مثل اشاعره با طرح نظریه عاده الله و توحید افعالی (با تفسیر خاص) به تشریح ماجرای آفرینش پرداخته‌اند، کسانی همچون عارفان با نظریه تجلی و ظهور، به تفسیر این معما همت گماشته‌اند و در نهایت، افرادی نظیر فلاسفه، با نقشه علیّت و لوازم آن به توصیف و تبیین این مسئله پرداخته‌اند.

بر پایه طرح فیلسوفان جهان اسلام، روابط همه این موجودات با همدیگر (از لحاظ پیدایش و ادامه وجود)، بر اساس علیّت و چارچوب آن شکل میگیرد و هیچ موجودی در نظام هستی، خارج از این چارچوب و قانون عمومی، کاری انجام نمیدهد. بر پایه این طرح، در رأس نظام هستی، حقیقتی وجود دارد که «حقّ اوّل است و علّت تمام حقیقتهاست»<sup>۱</sup> و «همه موجودات عالم از ذات متعالی او صادر شده است»<sup>۲</sup>. از سوی دیگر، خود این «حقّ اوّل» و «علت نخستین»، «واحد محض»<sup>۳</sup>، «واجب الوجود» و کامل از هر جهت است<sup>۴</sup>، هیچ ترکیب و تکثری به ذات منزّه او راه ندارد<sup>۵</sup> و «وجود او ازلی و به جوهر و ذاتش دائم الوجود است بدون آنکه در ازلی بودنش، محتاج به چیز دیگر بود»<sup>۶</sup>.

بنابراین «موجود نخست»، و بتعبیر فارابی، واجب الوجود، علت اصلی همه موجودات عالم است و ماسوای او، همه، ممکن الوجود و محتاج به او هستند.<sup>۷</sup> در واقع، «او» علت مطلق است و موجودات دیگر معلولات او هستند و اصل «علیّت» هم لوازمی همچون اصل «سنخیت» و قاعده «الواحد» بدنبال دارد.

فیلسوفان ملتزم به مطالب و قواعد فوق بطور طبیعی

با این پرسش اساسی مواجه گشته‌اند که «چگونه ممکن است از این واحد که خود بسیط است و هیچگونه اختلاف و دوئی را حاوی نیست، چیزهای کثیر پدید می‌آیند؟»<sup>۸</sup> این پرسش — که برخاسته از ذهن کنجکاو هر انسان خردمند است — خاستگاه اصلی قاعده «الواحد» است که بر اساس آن، از علّت واحد و بسیط (بنحو بیواسطه) جز یک معلول صادر نمیشود.

۱. الکندی، یعقوب بن اسحاق، الفلسفة الأولى — رسائل الکندی الفلسفیه، تحقیق ابوریحان، مصر، دارالفکر العربی، ۱۹۵۰ م، ص ۹۸.

۲. الفارابی، محمد بن محمد، التنبیه علی سبیل السعادة — التعلیقات، با تحقیق جعفر آل یاسین، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۱، ص ۱۲۷.

۳. الکندی، الفلسفة الأولى، ص ۱۶۰.

۴. الفارابی، التعلیقات، ص ۱۲۷.

۵. فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه جعفر سجّادی، تهران، طهوری، ۱۳۶۱، ص ۹۱.

۶. همان، ص ۷۵.

۷. بنظر میرسد اولین کسی که وجود را به واجب و ممکن تقسیم کرد و به تشریح اوصاف این دو حوزه و رابطه آن دو پرداخت، فارابی است (نک: التعلیقات، ص ۱۳۱).

۸. فلوطین، دوره آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۶۸۱.

■ **قاعده الواحد با وجود متانت و استحکام بعنوان یک قاعده کلی، با مبانی دیگر فیلسوفان جهان اسلام در باب واجب تعالی و بسیط الحقیقه سازگار به نظر نمی‌رسد و از انطباق و صدق بر ماجرای آفرینش موجودات توسط واجب الوجود تام و بسیط مطلق عاجز است.**

میردازیم و سپس ملاحظاتی را در این زمینه مطرح مینماییم.

#### ایضاح مفاهیم کلیدی قاعده الواحد

بدون تردید، ایضاح و تحلیل مفاهیم کلیدی مسائل مختلف فلسفی نقش مهمی در دوری از برخی مغالطات رهن دارد و نگاه به تاریخ مسائل فلسفی نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از مناقشات و منازعات فلسفی و کلامی از ابهام مفاهیم و برداشت نادرست از مسائل و مدعیات ناشی می‌شود. قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» نیز بسان قواعد دیگر فلسفی، دارای مفاهیم محوری و محتوای ظریف و عمیق است و هرگونه کوتاهی در فهم و هضم آنها، عینک دیده عقل را مکرر مینماید. تدبیر در اشکالات گوناگون فخر رازی در این زمینه هم این نکته را تأیید میکند.

۹. میرداماد، محمد باقر، القیسات، باهتمام مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۵۱.

۱۰. الرازی، فخرالدین، المباحثات المشرقیة، تحقیق و تعلیق محمد المعتمد بالله، دارالکتاب العربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۸۸ - ۵۹۴.

۱۱. الغزالی، محمد بن محمد، قواعد العقاید، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۲ - ۱۶۳.

۱۲. میرداماد، القیسات، ص ۳۵۱ - ۳۶۷.

فیلسوفان جهان اسلام با تمرکز بر این قاعده و تحلیل مفاهیم و مندرجات آن، در موارد و مسائل متعددی از آن استفاده کرده‌اند و برخی از آنان، آنرا از «امّهات اصول عقلی» و از «فطریات عقل صریح» دانسته‌اند.<sup>۹</sup> آنها از یکسو، مدعی شناخت و شناسایی جامع عالمی بودند که طبق جهان‌شناسی قدما، از موجودات متنوعی همچون فلکهای متحرک و محوی و منظوی در همدیگر و نفوس آنها، و زمین ثابت و ساکنان آن تشکیل شده بود و از سوی دیگر، ملتزم به قواعد بودند که کلی و استثنا ناپذیر هستند. مهمترین این قواعد در تفسیر ترتیب موجودات و نظام حاکم بر آن، اصل علیّت و لوازم آن، از جمله، قاعده «الواحد» است.

مخالفان سرسخت این قاعده (الواحد) برخی از متکلمان - نظیر فخر رازی<sup>۱۰</sup> - هستند. این متکلمان بمنظور دفاع از توحید افعالی<sup>۱۱</sup> و پاسداری از قدرت لایتناهی حق تعالی، به مقابله با قاعده «الواحد» و تطبیق آن با مسئله آفرینش نخستین پرداختند و با اشکالات زیاد، لکن ضعیف و گاهی بیپایه، به رویارویی با آن برخاستند و البته در این رویارویی با پاسخهای عمیق و منطقی فلاسفه مواجه گشتند.<sup>۱۲</sup> قصد ما در این مقاله، نه تشریح و تکرار ادله موافقان قاعده مذکور است و نه پاسخ تکراری به اشکالات مخالفان این قاعده؛ بلکه در صدد تشریح و تبیین و اثبات این مدعا هستیم که قاعده مذکور با وجود متانت و استحکام بعنوان یک قاعده کلی، با مبانی دیگر فیلسوفان جهان اسلام در باب واجب تعالی و بسیط الحقیقه سازگار به نظر نمی‌رسد و از انطباق و صدق بر ماجرای آفرینش موجودات توسط واجب الوجود تام و بسیط مطلق عاجز است. برای وصول به این هدف و بمنظور بسترسازی برای داوری آگاهانه، ابتدا به تحلیل مفاهیم و مفاد این قاعده و ارزیابی ادله آن

مفهوم واضح قاعده الواحد اینست که از «علت واحد تنها معلول واحد صادر میشود». حال پرسش اینست که منظور از «علت واحد» و «صدر» و «معلول واحد» چیست؟ پاسخ تفصیلی اینست که اگر چه برخی از اهل فلسفه، منظور از «علت» را اعم از علت فاعلی دانسته‌اند و در واقع، قاعده را منحصر به علت فاعلی کرده‌اند<sup>۱۳</sup>؛ لکن تأمل در مفاده قاعده، بویژه مفهوم «صدر» در متن آن، نشان میدهد که منظور از «علت» در این قاعده، همان «علت فاعلی تام» یا «علت تامه» است و قاعده در باب علتی جاری است که موجب صدور معلول است. بنابراین از آنجا که شأن هیچیک از علت‌های مادی، صوری و غایی، ایجاد و صدور نیست، این علل تخصصاً از چارچوب این قاعده خارج هستند. منظور از «واحد بودن علت» در قاعده مذکور نیز بساطت علت است؛ یعنی آن هویت بسیطی که علت و منشأیت در متن آن نهفته است و از جهت آن هویت بسیط منشأ پیدایش معلول است، خواه آن هویت بسیط از جمیع جهات بسیط باشد (بسیط الحقیقه) یا تنها از آن جهتی که منشأ است، بسیط باشد. بنابراین علت واحد اعم از بسیط محض و بسیط از جهت فاعلیت است. برخی از عبارتهای فیلسوفان در تأیید این مدعا چنین هست:

«ان الواحد الحقیقی لایوجب من حیث هو واحد الا شیئاً واحداً»<sup>۱۴</sup> «ان الواحد الحقیقی لایصدر عنه من حیث هو كذلك اکثر من معلول واحد»<sup>۱۵</sup> «ان الواحد بما هو واحد لایصدر عنه من تلك الحیثیة الواحدة، الا واحد»<sup>۱۶</sup> «ان الواحد الحقّ الصرف وكذا الواحد بما هو واحد لایصدر عنه من تلك الحیثیة الا واحد»<sup>۱۷</sup>.

افزون بر عبارتهای فوق، تدبّر در خاستگاه قاعده الواحد و ادله مؤید آن نیز نشان میدهد که اولاً همه

فیلسوفان جهان اسلام اعم از مشائی و اشراقی به قاعده مذکور ملتزم بودند و در مباحث خویش از آن استفاده میکردند؛ در حالیکه اصل «بسیط الحقیقه» در نظام فلسفی آنها بنحو واضح و جدی طرح نشده بود. ثانیاً حداکثر کارایی ادله این قاعده اینست که اگر از علت بسیط دو چیز واقعی همعرض صادر شود، خلاف فرض و تناقض لازم می‌آید؛ خواه آن علت بسیط، بسیط الحقیقه باشد یا از آنجهت که منشأ و علت است، بسیط باشد. منظور از مفهوم «صدر» در قاعده مذکور نیز در حوزه فلسفه، همان «علیت» است که مفهوم ساده آن اینست که چیزی از چیزی وجود می‌یابد بدون آنکه از حقیقت علت، چیزی و کمالی کاسته شود یا تغییری در او ایجاد گردد. سهروردی در اینباره مینویسد:

«وجود نور من نور الانوار لیس بأن ینفصل منه شیء، فقد علمت ان الانفصال والاتصال من خواص الاجرام، و تعالی نور الانوار عن ذلك، و لا بأن ینتقل عنه شیء»<sup>۱۸</sup>.

بر اهل فلسفه پوشیده نیست که این تعریف از اصطلاح «صدر» و «علیت»، یک بیان شرح اللفظی است و گرنه

۱۳. جوادی آملی، عبدالله، ریحی مختوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۶، ب ۳ ج ۲، ص ۳۸۷؛ فیاضی، غلامرضا، تعلیقه بر نهاییه الحکمة، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۶۳۹.

۱۴. الطوسی، نصیرالدین، شرح الاشارات والتنبیها، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۲۲.

۱۵. سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات، تصحیح هانری کرین، تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۲۵.

۱۶. میرداماد، القیسات، ص ۳۵۱.

۱۷. ملاصدرا، الاسفار الاربعة، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ج ۷، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۱۸. سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹.

در متن اعیان چیزی جز حقیقت علت و ایجاد و افاضه او - که همان وجود معلول است - در میان نیست.<sup>۱۹</sup> و ادراک کامل این حقیقت نیز ورای طور عقل است.

یکی از مفاهیم مندرج در قاعده الواحد، وحدت معلول است. تأمل در سخنان فیلسوفان درباره خاستگاه و مفاد قاعده مذکور، بویژه نظر و ادله آنها درباره هویت صادر نخست، نشان میدهد که منظور از معلول واحد، معلول بسیط در متن خارج است؛ یعنی معلولی که بحسب وجود خارجی کثیر و مرکب نباشد. بدون شک همه فیلسوفان جهان اسلام صادر نخست را موجود مجرد واحد و غیر مرکب در خارج میدانند و بر این باورند که این موجود، صورت، عرض، ماده، نفس و جسم مرکب از ماده و صورت نیست، بلکه عقل مجرد بسیط در متن خارج، ولی قابل تحلیل به اجزاء، در پیشگاه عقل است. عبارت مختصر ابن سینا در این زمینه چنین است:

«الاول لیس فیه حیثیتان لَوحدانیتِه فیلزم کما علمت ان لا یكون مبدئا الا لواحد بسیط اللهم الا بالتوسط وکل جسم کما علمت مرکب من هیولی و صورة. فیتضح لک ان المبدأ الأقرب لوجوده عن اثین أو مبدء فیه حیثیتان لیصح ان یكون عنه اثنان معا... فالمعلول الأوّل عقل غیر جسم».<sup>۲۰</sup>

### ادله قاعده الواحد

گر چه هدف اصلی ما در این مقاله، تقریر و تشریح این قاعده و ارزیابی اشکالات و اعتراضهای معطوف بدان نیست، لکن بمنظور روشن شدن تمام ابعاد این قاعده و مشخص شدن چارچوب کارآیی ادله آن، به تقریر دقیق ادله آن میپردازیم و با عنایت به مفهوم، محتوا و ادله آن به طرح دیدگاه خود خواهیم پرداخت.

اگر چه برخی از فیلسوفان، باور به این قاعده را از «فطریات عقل صریح» میدانند<sup>۲۱</sup> و بر این اساس، براهین اقامه شده در این زمینه را تبیانات قلمداد میکنند<sup>۲۲</sup>، لکن در هر حال، در کتب فلاسفه جهان اسلام، ادله‌ی برای اثبات این قاعده اقامه شده است. این براهین - که در فهم چارچوب و مراد این قاعده بسیار مؤثر هستند - در قالب سه استدلال اصلی قابل تقریر و عرضه‌اند:

یکی از این ادله - که در آثار فیلسوفان جهان اسلام بویژه ابن سینا بیشتر تکرار شده است - اینست که اگر از این علت واحد، دو معلول در عرض همدیگر صادر شوند، آنگاه طبق اصل سنخیت، مصدر و منشأ آندو نیز از لحاظ مفهومی و مصداقی مغایر خواهد بود. حال آندو مصدر و حیثیت یا مقوم آن علت واحد بسیط یا لوازم او یا یکی از آن دو، مقوم او و دیگری لازم او خواهند بود. اگر آن دو حیثیت، مقوم او باشند، ترکیب علت بسیط از آن دو مقوم لازم می‌آید که خلاف فرض است؛ لکن اگر آندو حیثیت، لوازم آن علت واحد باشند، یا یکی از آندو، لازم او و دیگری مقوم او باشد سؤال به رابطه آن لوازم یا لازم با آن علت واحد معطوف خواهد شد.

در نتیجه، آن لوازم یا لازم نیز مبتنی بر حیثیتها یا حیثیت قبلی خواهد بود و آن حیثیتها یا حیثیت قبلی هم، مقوم آن علت یا لوازم آن خواهند بود و در نهایت، یا در دام حیثیتهای متسلسل و مبتنی بر همدیگر گرفتار خواهیم شد یا به مقوم بودن آن حیثیتها نسبت به آن علت واحد بسیط تن خواهیم داد. تالی نخست بدلیل منتهی شدن به

۱۹. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۲، ص ۳۲۱ - ۳۲۶.

۲۰. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات والتنبیها، با شرح خواجه طوسی، قم، نشر الابلاغه، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۱۰.

۲۱. میرداماد، القسرات، ص ۳۵۱.

۲۲. الطوسی، نصیرالدین، شرح الاشارات، ج ۳، ص ۱۱۲.

## ■ در قاعده الواحد

منظور از معلول واحد، معلول

بسیط در متن خارج است؛ یعنی

معلولی که بحسب وجود خارجی

کثیر و مرکب نباشد.

مقتضی «ب»؛ و در حقیقت، ذات یک فاعل بسیط  
مغایر ذات خود باشد!

ملاصدرا برهان را چنین تقریر کرده است: «اذا كان  
البسيط الحقيقي مصدرا لـ «أ» مثلا و لما ليس «أ»  
مثلا، كان مصدریته لما ليس «أ» غیر مصدریته لـ  
«أ» التي هی نفس ذاته فتكون ذاته غیر ذاته و هذا هو  
التناقض».<sup>۲۵</sup>

استدلال سوّمی که در آثار فیلسوفان جهان اسلام  
برای اثبات قاعده «الواحد» وجود دارد، باین صورت  
است که بدون تردید، بین علت و معلول سنخیت  
حاکم است و معلول، تبلور مصدر و خصوصیت  
خاصّ موجود در علت است. از طرف دیگر طبق  
قاعده «الشئیء ما لم یجب لا یوجد»، هر معلولی  
مسبق به ایجاب و وجود سابق است و همانطور که  
وجود افراد از همدیگر متمایز هستند، وجوب آنها  
نیز متغایرند و مسبوقیت دو ذات متغایر بیک وجوب  
محال است، همانطور که مسبوقیت دو حادث به یک

۲۳. ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ج ۳، ص ۱۲۲، الشفاء  
(الالهیات)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۳، ص ۴۰۳ -  
۴۰۴.

۲۴. الرازی، فخرالدین، المباحثات المشرقیة، ج ۱، ص  
۵۹۲-۵۹۳.

۲۵. ملاصدرا، الاسفار الاربعة، ج ۲، ص ۲۲۱.

تسلسل، محال است و تالی دوم نیز بدلیل منجر شدن به  
ترکیب یک امر بسیط از دو حیثیت (خلاف فرض بودن)  
باطل است. بنابراین اگر از علت واحد بسیط، دو معلول  
در عرض هم صادر شود، آنگاه در نهایت، متقوم و مرکب  
بودن آن علت از دو حیثیت مختلف لازم می آید؛ تالی  
بدلیل خلاف فرض بودن محال است؛ پس مقدم نیز  
باطل است.<sup>۲۳</sup>

بر اهل تأمل پوشیده نیست که این استدلال - که  
در غالب کتب فیلسوفان جهان اسلام هم تکرار شده  
است - در متن قاعده «الواحد» نهفته است و حداکثر  
کارآیی و پیامش هم اینست که از علت واحد بسیط، از  
آنجهت که واحد بسیط است، دو معلول در عرض  
هم - بدلیل ختم شدن به خلاف فرض و تناقض، -  
صادر نمیشود.

استدلال ظریف دیگری که برای اثبات قاعده  
مذکور در کتب اکثر فیلسوفان جهان اسلام مطرح  
شده است و بشدت مورد حمله تند و توهین آمیز  
فخر رازی قرار گرفته است،<sup>۲۴</sup> باینصورت است که اگر  
از یک فاعل بسیط - که فاعلیتش در متن خارج عین  
هویتیست است - دو معلول در عرض هم صادر شوند،  
آنگاه اجتماع نقیض پیش می آید؛ تالی باطل است،  
پس مقدم نیز باطل است.

صورت تفصیلی این استدلال باینصورت است که  
اگر از فاعل بسیطی مثل «ا»، «ب» صادر گردد، منشأ  
و خصوصیت به وجود آورنده «ب»، عین ذات همان  
فاعل بسیط خواهد بود. بنابراین اگر همان فاعل  
بسیط - که هویتیست همان منشأ «ب» است - معلولی  
بنام «ج» صادر گردد، معنایش این خواهد بود که آن  
هویت بسیط هم منشأ برای «ب» باشد و هم منشأ  
برای غیر «ب» (ج)؛ و لازمه این سخن اینست که  
ذات یک فاعل بسیط، هم مقتضی «ب» باشد و غیر

### ■ بدون تردید،

### بین علت و معلول

### سنخیت حاکم است و معلول،

### تبلور مصدر و خصوصیت

### خاصّ موجود در

### علت است.

امکان استعدادی محال است.<sup>۲۶</sup>

بنابراین اگر از یک علت بسیط مثل «ا»، معلولی بنام «ب» صادر شود، در واقع، آن معلول بر اساس خصوصیت منطوقی در ذات آن علت و ایجاب آن، واجب الصدور گشته و موجود شده است. حال اگر از همان جهت و خصوصیت (علت)، معلول دیگری بنام «ج» واجب الصدور گردد و موجود بشود، طبق مقدمات مذکور، لازم می‌آید که صدور «ب» از آن خصوصیت واجب نباشد زیرا مسبوقیت صدور دو معلول بیک وجوب محال است. پس نتیجه می‌گیریم که صدور دو معلول مغایر از آنجهت که مغایرند، از یک علت بسیط محال است.

عبارت ابن‌سینا در تقریر این برهان چنین است:  
«لا یصحّ أن یصدر عن شیء واحد بسیط من جمیع الجهات الا شیء واحد، فقد عرفت أنّ الشیء لا یوجد عن الشیء ما لم یجب عنه ذلك الشیء. فاذا وجب أن یصدر عن شیء شیء ثم صدر عنه من حیث وجب أن یصدر عنه الشیء الاوّل و من جهة ذلك الوجوب شیء آخر غیر الاوّل، لم یکن واجبا أن یصدر عنه الاوّل».<sup>۲۷</sup>

بخش اصلی عبارت «بهمنیار» در تقریر ابن برهان

نیز چنین است:

«آنگاه یک چیز از یک علت صادر میشود که آن چیز واجب الصدور باشد. بنابراین اگر از علتی بنام «ا»، معلولی بنام «ج»، از همان جهتی که «ب» از آن علت، واجب الصدور گشته است، صادر گردد، دیگر صدور «ب» از آن علت واجب نخواهد بود زیرا اگر از آن علت، معلولی بنام «ج» از همان جهتی که «ب» از آن واجب الصدور بوده است، صادر گردد. معنایش این خواهد بود که از آن جهتی که «ب» واجب الصدور گشته است، غیر «ب» هم صادر میگردد. بنابراین دیگر صدور «ب» از آن علت، واجب نخواهد شد. پس صادر هر علت بسیط، واحد است».<sup>۲۸</sup>

### ملاحظات در باره انطباق قاعده الواحد با افاضه

### واجب تعالی

همانطور که در مطالب پیش گفته باجمال گفته شد، قاعده «الواحد» مثل همه قواعد فلسفی، یک قاعده عامّ و استثناء ناپذیر است و بر اساس آن، هر فاعل بسیطی، از آنجهت که فاعل بسیط است، تنها یک معلول بیواسطه به وجود می‌آورد. بعنوان مثال اگر انسان از جهت فاعلیت بر یک خنده خاص، بسیط باشد، از همان جهت و در معیت خنده، فعل دیگری از او صادر نخواهد شد. بنابراین مفاد قاعده اینست که

۲۶. همان، ج ۷، ص ۲۲۲.

۲۷. ابن‌سینا، التعلیقات، تحقیق عبدالرحمن بدوی، تهران،

سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۸۲.

۲۸. بهمنیار، ابوالحسن بن مرزبان، التحصیل، با تصحیح

مرتضی مطهری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۳۱، در باب

تفصیل ابن برهان، نک: ملاصدرا، الاسفار، ج ۷، ص ۲۰۷-۲۰۹؛

میرداماد، القبسات، ص ۳۵۶ و ۳۵۹.

از علت بسیط، دو معلول در عرض هم صادر نمیشود و به نظر نگارنده این سطور، ادله اقامه شده نیز، برای اثبات این مدعا با این گستره، کفایت میکند. لکن سخن ما اینست که آیا این قاعده با این ویژگی را میتوان درباره واجب الوجود - که مستجمع جمیع حقایق معلولاتش و بسیط الحقیقه است - بکار برد؟ مدعای ما اینست که انطباق این قاعده بر واجب الوجود و بسیط الحقیقه، با برخی از اصول خود فیلسوفان جهان اسلام (اعم از مشائی و اشراقی و صدرائی) ناسازگار است و ادله و شواهد ما بر اثبات این مدعا نیز مطالب و مباحث مندرج در بندهای زیر هستند:

۱- همه فیلسوفان جهان اسلام، معلول را در حدوث و بقا محتاج به علت میدانند. این احتیاج در نظام فلسفی مشائی، برخاسته از امکان ذاتی معلول و در نظام فلسفی صدرایی برخاسته از فقر وجود این موجودات است.<sup>۲۹</sup> افزون بر این، همین فیلسوفان به استمرار فیض و افاضه حقّ تعالی معتقدند<sup>۳۰</sup> و بشدت با نظریه انقطاع فیض مخالف هستند.<sup>۳۱</sup> بعلاوه به توحید ربوبی واجب تعالی ملتزمند و توحید باین معنا را به تدبیر عالم از طریق «ایجاد پس از ایجاد» تفسیر میکنند.<sup>۳۲</sup>

پرسش این مقاله با عنایت به مطالب مذکور اینست که منظور از «نیاز معلول به علت در بقا» و «استمرار فیض» و «تدبیر از طریق ایجاد مداوم» چیست؟ آیا از طریق این امور، فیض و کمالی از وجود واجب تعالی به معلولهایش افاضه میشود یا نه؟ اگر بگوییم واجب الوجود، تنها عقل اوّل را ایجاد میکند و پس از ایجاد هیچ اثر و فعلی (بنحو بیواسطه) از او نشئت نمیگیرد و همه افعال، آثار و افاضات، از عقول ناشی میشود، در این صورت، دانسته یا ندانسته و خواسته یا نخواست، عالم و دستکم، عقل اوّل را (پس از

ایجادشان) از افاضه واجب تعالی بینیاز دانسته‌ایم! لکن اگر بگوییم که پس از ایجاد عقل نخست، فیض و کمالی بهر عنوان، از واجب تعالی بهمان عقل نخست یا هر موجود دیگر افاضه میشود، در اینصورت، آن افاضه یا غیر از وجود عقل اوّل (که خود افاضه واجب تعالی است) خواهد بود یا عین آن. اگر غیر از آن باشد، لازم می‌آید که از واجب الوجود بسیط، دو افاضه و معلول مغایر صادر شود و این امر هم با مفاد قاعده «الواحد» ناسازگار است. ولی اگر عین آن باشد، تحصیل حاصل لازم می‌آید و آن هم محال است.

۲- در نظام فلسفی مشائیان، سلسله ممکنات و علت و معلولها در یک نظام طولی، به واجب الوجود منتهی میشود و واجب الوجود، علت مطلق و اصلی همه موجودات است. در واقع، همه ماسوی اللّه، معالیل و لوازم او محسوب میشوند.<sup>۳۳</sup> از سوی دیگر، بحکم قاعده «معطی یک چیز فاقد آن نیست»، واجب الوجود واجد حقایق همه معلولاتش است و این وجدانیت بگونه‌یی است که هیچ لطمه‌یی به وحدت و بساطت ذاتی او نمیزند زیرا «الاول بسیط فی غایة البساطة والتحدّد، منزّه الذات عن أن تلحقها هیئة او حلیة او صفة جسمانیة او عقلیة».<sup>۳۴</sup>

افزون بر آن، در نظام فلسفی مذکور، واجب الوجود، دارای صفاتی همچون علم و حیات و قدرت

۲۹. ابن سینا، التعليقات، ص ۱۷۷. ملاصدرا، الاسفار، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳۰. ابن سینا، التعليقات، ص ۲۹.

۳۱. ملاصدرا، الاسفار الاربعة، ج ۷، ص ۳۶۱-۴۲۰.

۳۲. الطباطبائی، السید محمد حسین، نهاية الحکمة، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، بیتا، ص ۲۸۰.

۳۳. ابن سینا، التعليقات، ص ۱۱۹، ۱۲۱.

۳۴. همان، ص ۳۳.



است و این صفات عین ذات او هستند و هیچ خدشه‌یی به وحدت و بساطت او وارد نمیکنند<sup>۳۵</sup> و هرگز موجب تکثر و تعدد جهات در ذات او نمیشوند! با توضیحات فوق این پرسش مطرح میشود که چگونه میتوان پذیرفت که در یک نظام فلسفی، از یکسو، یک ذات واجب الوجود بسیط، مجمع حقایق و کمالات و صفات باشد و از سوی دیگر، صدور دو معلول هم عرض از همان واجب الوجود بجهت منجر شدن به تعدد جهات در ذات او محال باشد؟ لب استدلالهای ناظر به اثبات قاعده «الواحد» اینست که صدور دو یا چند معلول متکافی از ذات بسیط، موجب ترکیب و تعدد جهات در آن ذات بسیط میشود و محالاتی همچون خلاف فرض و تناقض بدنبال دارد. حال سؤال اینست که چرا استجماع و انطوای حقایق و کمالات و صفات در همان ذات بسیط، موجب تعدد جهات و ترکیب در آن ذات نمیشود، ولی صدور چند معلول متکافی موجب تعدد جهات میشود؟

۳- از منظر فیلسوفان اشرافی، وجود واجب تعالی، وجود صرف لایتناهی است<sup>۳۶</sup> و او «کله الوجود و کل الوجود» است.<sup>۳۷</sup> از منظر حکمت متعالیه نیز، وجود او «بسیط الحقیقه» و «کل الاشیاء» است و بر اساس این قاعده، «او تمام هر چیز بنحو برتر و اشرف و ارفع است و تنها نقایص و قصورات، از او سلب میشوند»<sup>۳۸</sup> و «او» با حفظ بساطتش، واجد همه حقایق و کمالات بنحو شریفتر و بسیطتر است<sup>۳۹</sup> و وجودات الهی و لایزال اشیاء بدون هیچ تعارض و تعدد جهاتی، در ذات او منطوق هستند.<sup>۴۰</sup> این حقیقت بسیط - که حتی از ترکیب وجدان و فقدان نیز میراست - چنان مطلق و لایتناهی است که بدلیل همین بسیط مطلق و غیر منتهای و نامحدود بودنش، واحد و بینظیر، و طارد واجب الوجود مفروض دیگر است.<sup>۴۱</sup>

بنابراین وجود «او»، بینهایت و نامحدود است و وحدت «او» نیز وحدت عددی و شخصی نیست. حال سؤال اینست که اگر در یک نظام فلسفی، انطوای حقایق در یک ذات بسیط موجب تعدد جهات در آن ذات نميگردد، پس صدور چند معلولی متکافی از او هم نباید موجب تعدد جهات در ذات او باشد! هستی و هویت «او» بسیط و بینهایت است و حقایق همه موجودات بنحو اشرف و بسیط در ذات «او»، منطوق هستند و علم «او» به آن حقایق منطوقی در ذات هم، علم اجمالی در عین کشف تفصیلی است؛ حال چه اشکالی دارد که از آن «حقیقه الحقایق» بیحد و نهایت، معلولات کثیری (در عرض هم) صادر شود و تعدد جهاتی هم در ذات او پیش نیاید؟ ذات متعالی و اقدس او، یک جهت بسیط با یک واحد عددی و شخصی نیست تا صدور چند معلول متکافی از او مستلزم ترکیب و تناقض در ذات او باشد، بلکه ذات متعالی او حقیقت بیکران است که جامع همه حقایق بنحو شریفتر و با حفظ بساطت است و بر همین اساس، افاضه و ایجاد او نیز متناسب با آن هویت بیکران گسترده خواهد بود!

بنابراین طبق مبانی فیلسوفان جهان اسلام با اندک

۳۵. همان، ص ۴۹.

۳۶. سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات، تصحیح سید حسین نصر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۹۷.

۳۷. همان، ج ۱، ص ۳۵.

۳۸. ملاصدرا، اتحاد عاقل و معقول (مجموعه رسائل فلسفی ملاصدرا)، تصحیح حامد ناجی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۵، ص ۳۴.

۳۹. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۲، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۴۰. السبزواری، هادی، شرح المنظومه، با تصحیح و تعلیق حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب، ۱۴۱۳، ق، ج ۲/۲، ص ۶۰۰ حاشیه.

۴۱. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۳.

تسامحی میتوان گفت که «این قاعده، مخصوص علت‌هایی است که تنها دارای یک سنخ از کمال است. اما اگر موجودی چندین نوع کمال وجودی یا همه کمالات وجودی را بصورت بسیط داشته باشد یعنی وجود او در عین وحدت و بساطت کامل، واجد کمالات مزبور باشد چنین دلیلی درباره وی جاری نخواهد بود».<sup>۴۳</sup>

ملاصدرا و برخی از حکیمان پیرو او با آگاهی از اشکالات مذکور درباره نحوه آفرینش نخستین، راه دیگری رفتند و طرح دیگری را پذیرفتند و آن راه و طرح همان راه عارفان و طرح «فیض منبسط» (وجود منبسط) (فیض مقدس) است. ملاصدرا مینویسد:

«انّ اوّل ما ینشأ من الوجود الواجب الذی لاوصف له ولانعت الا صریح ذاته المندمج فیه جمیع الحالات و النعوت الجمالیة و الجلالیة بأحدیته و فردانیته هو الموجو المنبسط الذی یقال له العماء».<sup>۴۳</sup>

یا حکیم سبزواری معتقد است:

«مغزی مرداهم [الحکماء] لیس الا ما أشار تعالی الیه بقوله (و ما امرنا الا واحدة) و ذلك الامر هو الوجود المنبسط».<sup>۴۴</sup>

همانطور که مفاد عبارتهای فوق نشان میدهد، مرحوم سبزواری لبّ منظور حکما را همان نظریّه «فیض منبسط» معرفی میکند. لکن باید گفت که گرچه نظریّه «فیض منبسط» هم میتواند یکی از مصادیق مبارک قاعده «الواحد» باشد، ولی این نظریّه، یک قاعده عرفانی مبتنی بر مبانی، و مستلزم لوازم ویژه است و تمسک به برخی قواعد عرفانی در حوزه فلسفه، بمنظور دوری از بعضی اشکالات، یک نوع خطای روش شناختی محسوب میشود.

از تأمل در مباحث پیشگفته، این نتایج بدست می آید که ۱- منظور از قاعده «الواحد» اینست که از فاعل

■ اگر موجودی در عین وحدت و بساطت کامل، واجد کمالات بی نهایت باشد قاعده الواحد درباره وی جاری نخواهد بود. لذا ملاصدرا و برخی حکیمان پیرو او راه دیگری رفتند و طرح دیگری را پذیرفتند و آن راه و طرح همان راه عارفان و طرح «فیض منبسط» (وجود منبسط) (فیض مقدس) است.

بسیط تنها از آن جهت که بسیط است، تنها یک معلول، حاصل و صادر میشود. ۲- این قاعده، همچون قواعد دیگر فلسفی، یک اصل کلی و استثناء ناپذیر است. ۳- براین قاعده تنها محال بودن صدور دو معلول در عرض هم از یک فاعل بسیط، از آن جهت که بسیط است، را اثبات میکنند و از اثبات مدّعی مذکور درباره فاعل بسیط لایتناهی - که مستجمع همه حقایق و کمالات بنحو شریفتر و بسیطتر است - عاجز هستند. ۴- سخن فیلسوفان جهان اسلام درباره قاعده «الواحد» و حدود کارایی آن با مبانی دیگر این فیلسوفان درباره نیازمندی معلولات به واجب تعالی در استمرار وجود، و مسئله استمرار فیض و مشتمل بودن ذات باری تعالی بر حقایق همه معلولات و صفات کمالی، و قاعده «بسیط الحقیقه» سازگار بنظر نمیرسد. ۵- گر چه مطابق دانستن قاعده الواحد با مسئله صدور «فیض منبسط» از ذات اقدس حق تعالی، خود یک مسئله دیگر و مبارک است و کشف و معرفی یکی از مصادیق قاعده مذکور محسوب میشود، لکن توجیه گر کاستیهای موجود در مبحث خود فیلسوفان درباره نحوه صدور نخستین موجود از وجود واجب تعالی نمیتواند باشد.

۴۲. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۶۹.  
۴۳. ملاصدرا، الاسفار الاربعة، ج ۲، ص ۲۴۷.  
۴۴. سبزواری، شرح المنظومة، ج ۲/۱، ص ۴۴۸.